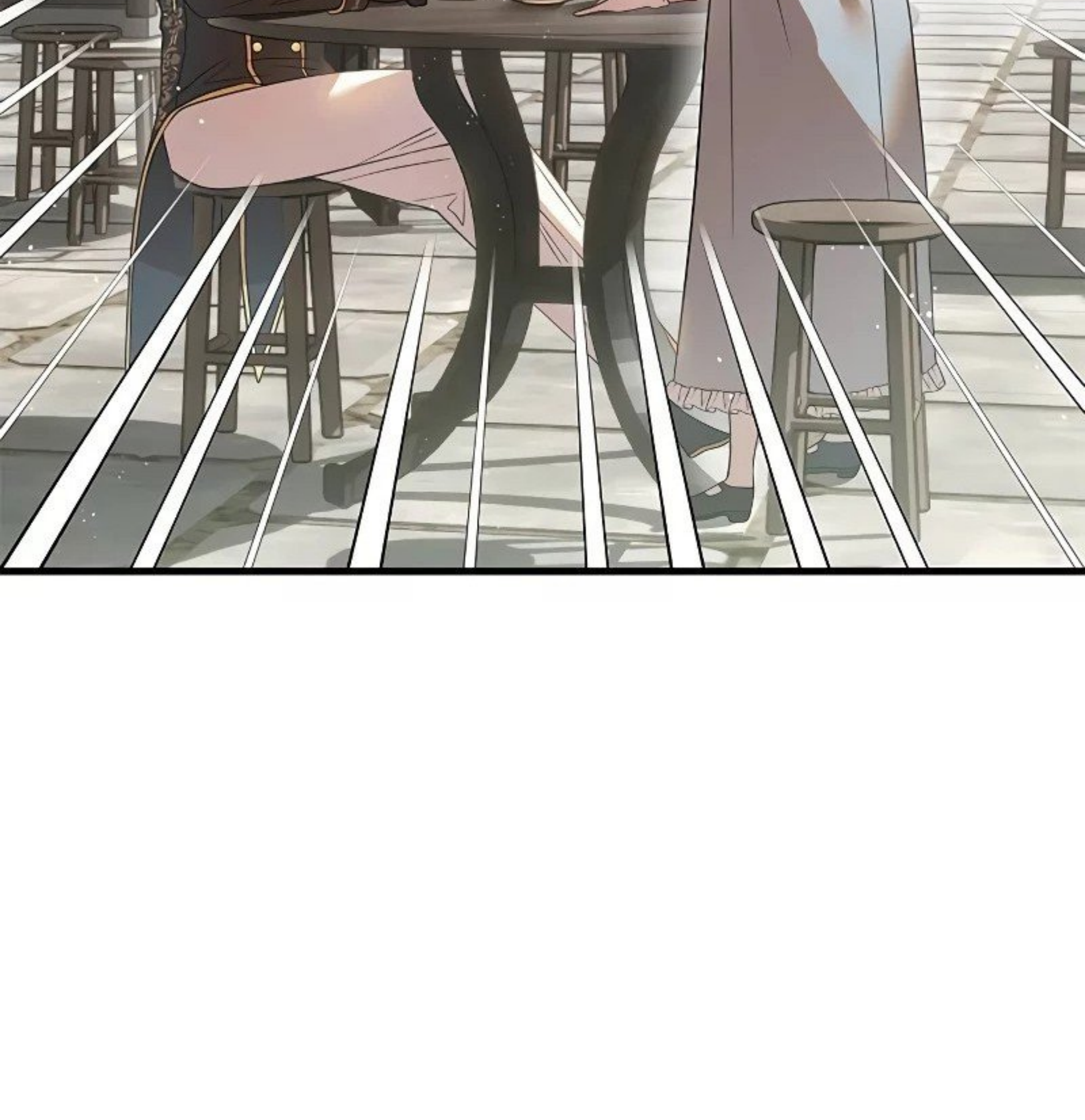




من افسار را گفتم جانور کور

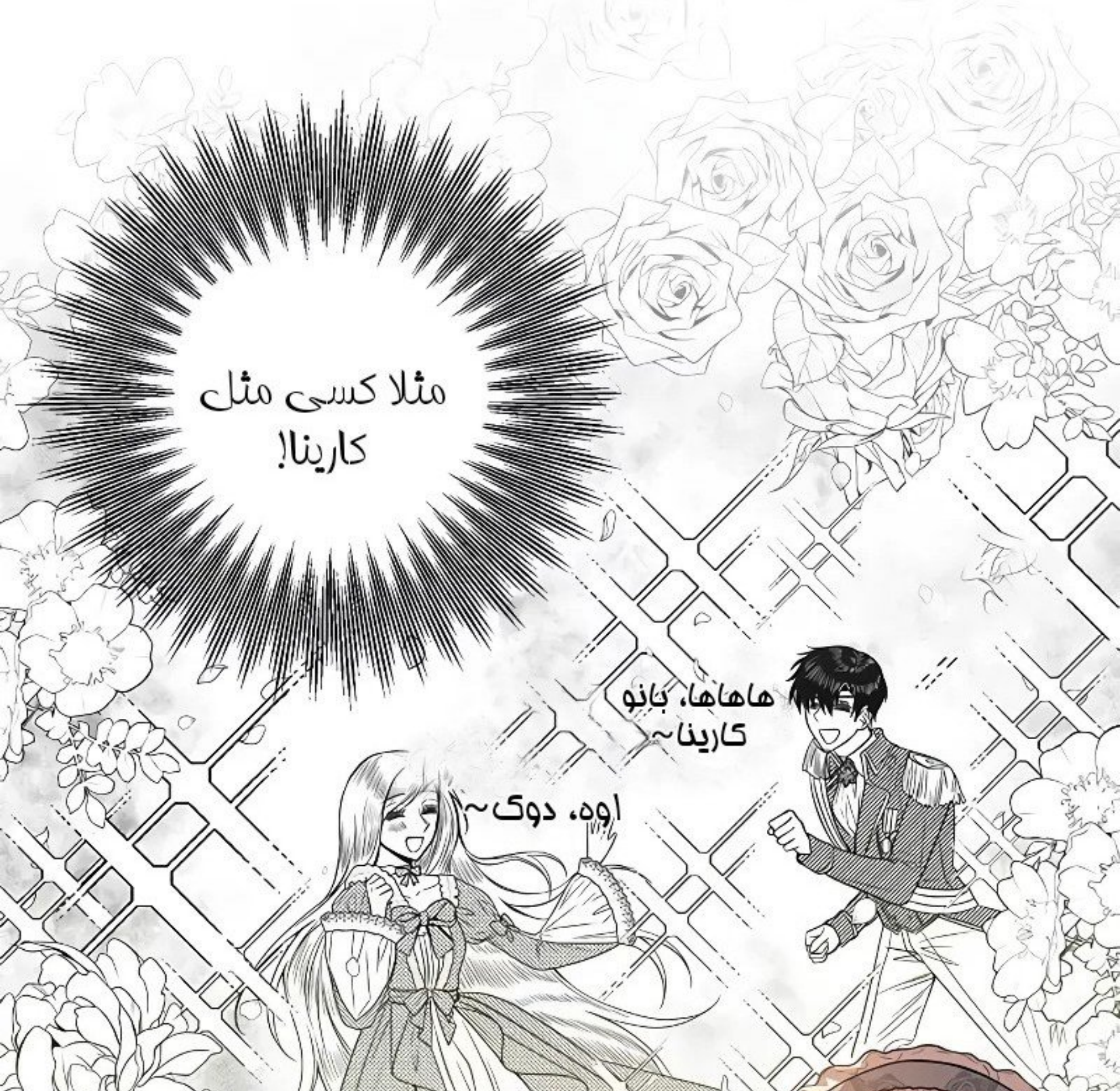
منزرفه!!!!!!



چرا؟



چون اون کسیه که تو قراره کل زندگیت رو بلباش بگزونی!



ازدواج باید با کسی باشه که عاشقش!



مثلا کسی مثل کارینا!

هahaha، کارینا

اوه، دوک~

مثلا کارینا!

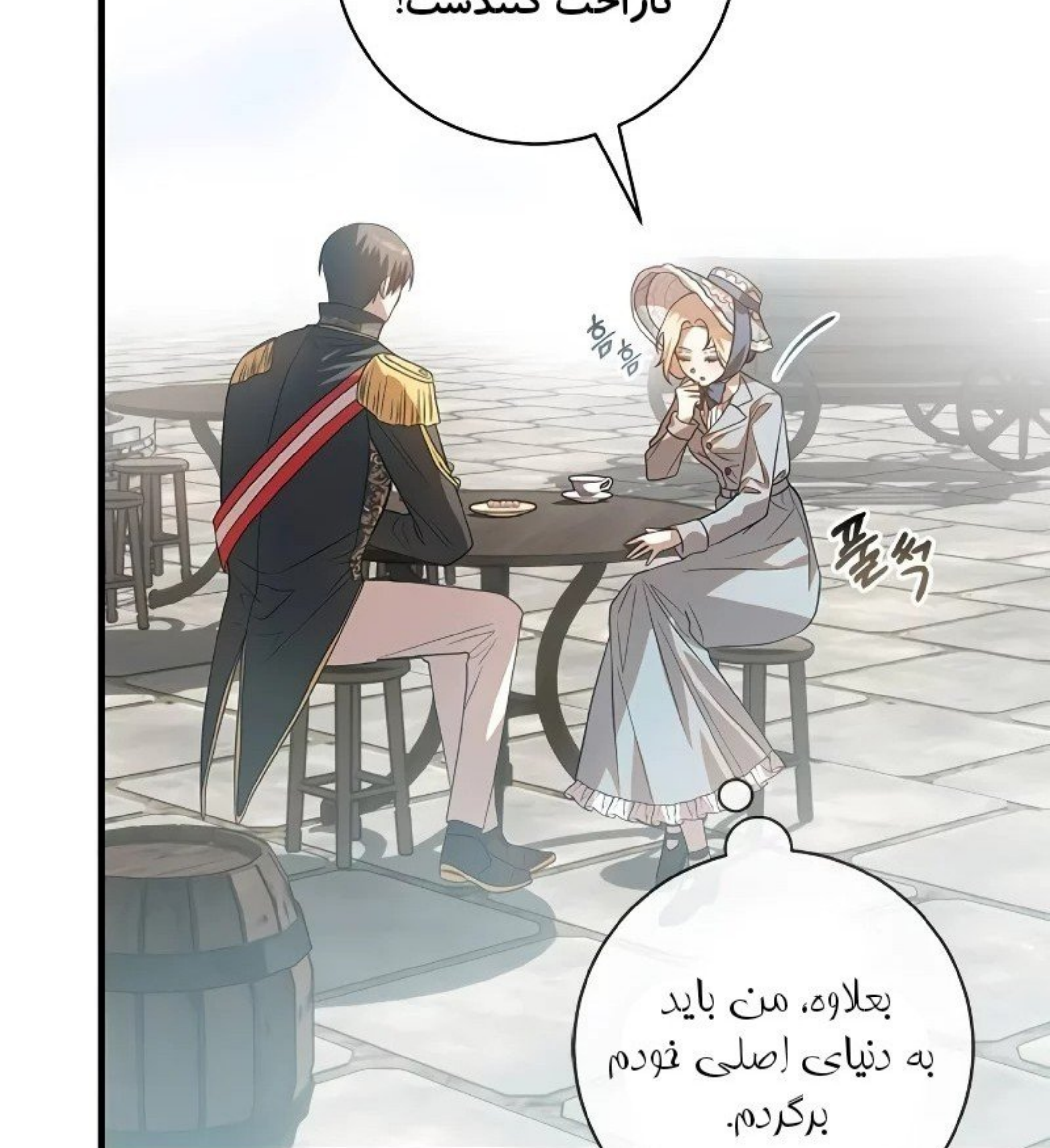


نوه هم به همونی که من بهش فکر میکنم فکر میکنی؟

نارک: خدایتگر من فقط صدای من میسم.

البته.

ازدواج با کسی که عاشقش نیستی خیلی ناراحت کنندهست!



بعلاوه، من باید به دنیای اصلی خودم برگردم.

ولی کی نمیخواد تو رو به عنوان پارتنرش داشته باشه؟



حتی اگه یه ازدواج به دستور امپراطور باشه، تا زمانی که نمیتونم ببینم بار سنگینی خواهد داشت.



آره، صورتت منحصر به فرد
و خاصه، بخاطر همین راجیش
کنجکاوم.



میگن که وقتی نمیتونی
بینی، تصحیح لامسه است حساسی
تر میشه.

چی میشه اگه بفهمه
دارم دروغ میگم؟

اما اون رئیسمه، بنظر
همین رد کردن درخواستش
کار سخته.

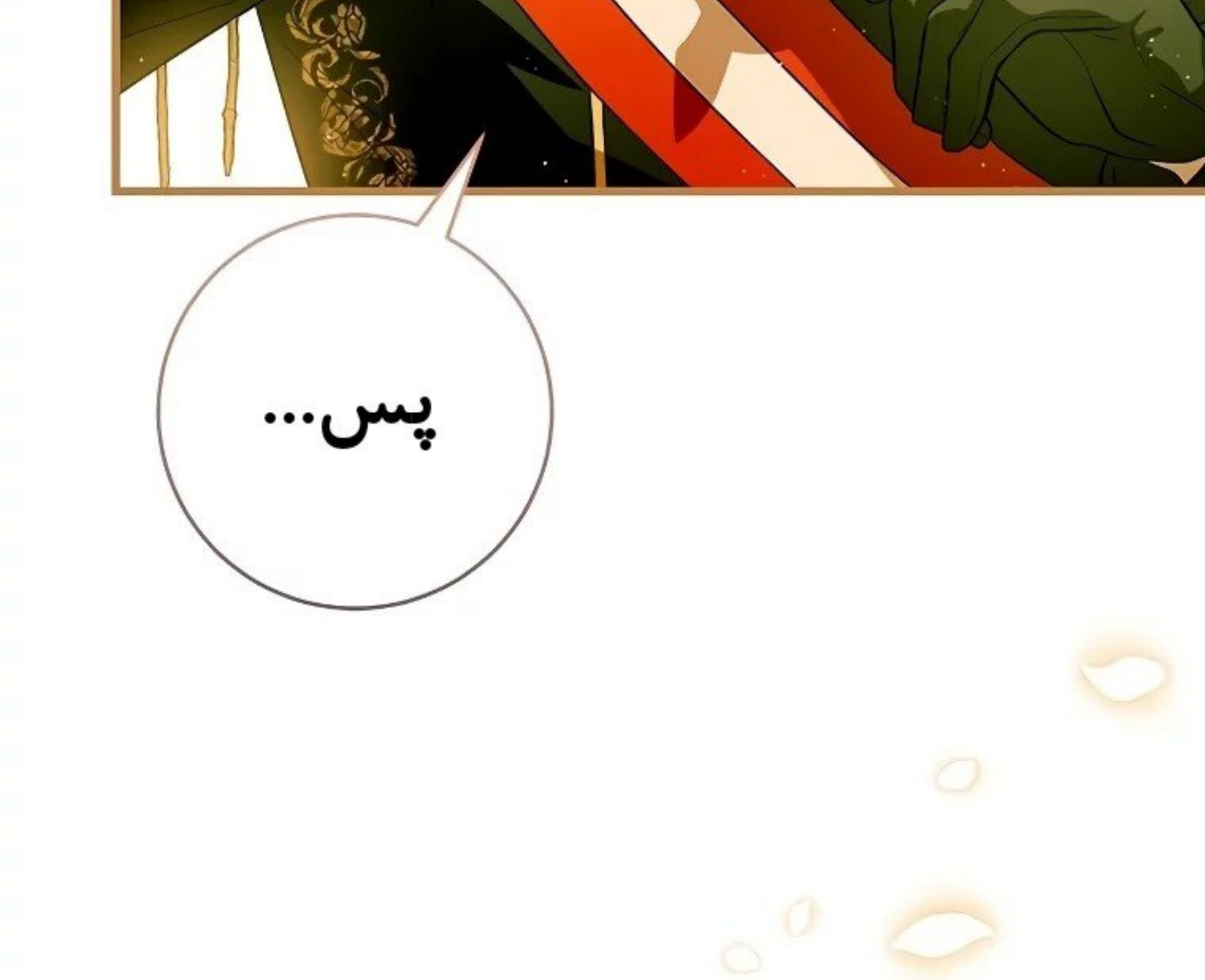


یموریه که اذکار واقعا
میتونه ببینه.

پقدر کنجاو میتونه باشه از
وقتی که نمیتونه ببینه.



خب، باشه. میتونی
لمسش کنی.

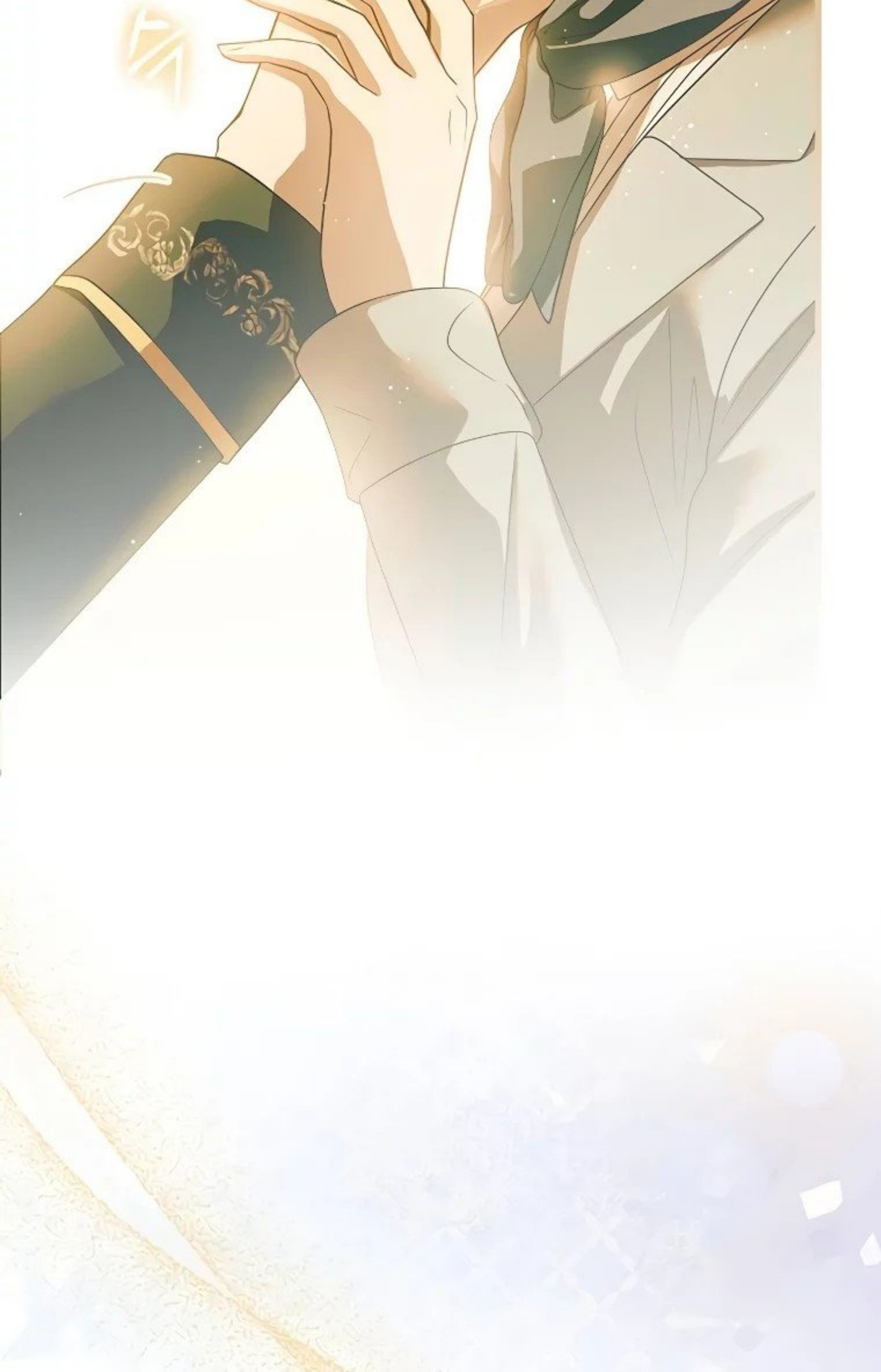


پس...

معذرت میخوام.



اینجا.



بسیار خوب...

سَرده.

دستش سَرده.

همینطور که
گفتی، صورتت
واقعا خاصه.



آه، فیلی درفشانه.

파닥
파닥

به هر حال، اینجا چه
شکلیه؟ انگار آدمای
زیادی اینجا.

آره، این کافه؟

음...

اول از همه، میزها شبیه
میزهای آشپزخونه‌ی
دوکه.



فقط اینا کردن.

روی هر پنجره
پرده‌های نوری وجود
داره.

نارک: پس نقطه من نیستم اینا رو با من
خاص میخونم ~



اگرچه کثیفن و دیگه
سفید بنظر نمی‌رسن.

نور خورشید که به ابر
های آبی میتابه خیلی
زیباش میکنه.

باید جو خوبی داشته
باشه.



البته!

امروز فیلی دارم دروغ
میکم.



ولی اکه حقیقت رو
بگم، ممکنه دوستش نداشته
باشه.

ممم اینا اینها جایه
که معمولاً افراد عادی
میان.

دلیلی که ما بفاطرش
به اینبا اومدیم ملاقات
الیون و کارینا بود!





کارینا، از مومه روستا،
والدینش را به طور اتفاقی
از دست داد.

و دفتر خوانده‌ی یکی از
بستگان ثروتمندش شد و
به پایتخت اومد.

وقتی با آماده‌سازی
مقدمات اولین مضورش
تو اجتماع داشت
دست‌وپنجه نرم میکرد،

این دور و اطراف پرسه
میزد که آفرش به اینجا
(سید، کافه کاردینال.



با چن‌دتا اراذل او‌باش
تو اینجا درگیر شد.

الیون، که برای اولین بار
بعد از دست دادن بینایش
عمارت دوک رو ترک کرده
بود، کارینا رو نجات داد.



این حادثه باعث شد اون‌ا
باهم دوست بشن و وقتی که
کارینا به عمارت دوک رفته
بود،



اون گیاهی رو پیدا کرد
که به الیون کمک میکرد
دوباره بینایش رو پیدا
کنه.

درسته! اون باید کارینا
رو دیده باشه و از الان بینایش
رو درمان کنه!

بعد از امروز فقط
دو روز باقی مونده.

아악~



راستی، لورنا،
میخواستیم یه سوالی
ازت بپرسم.

معنی اسمت چیه؟



اس.. اسمم؟...
خب...

میدونی که من هیچ
تفاظه ای ندارم.



منم راجیش
کنجکلامم.

توضیح دادن
فاستگاه اسم
"لورنا"

داستان یکم
طولانی میشه.

눈먼 짐승의 목줄을 쥐었다

그림 · PPANG + 각색 · 위귀양게조비 + 원작 · 카에

02

هی! پاشو!

LUASCANS.COM

خانم! بیدار شو!



اینجا کجاست...

بیداری! اوه
خداروشکر...

بخاطر لباسای خونیت
فکر کردم مشکل جدی ای
داری!



...من کجام؟

شبهه یه بانو از
خانواده اشرافی هستی،
حالت خوبه؟

자판.

ممنونم، متاسفم ولی
میتونم تلفن تون رو
قرض بگیرم؟

?

تلفن...چی؟

...بله؟

?

اولین خاطره‌ای که
بعد از تناسفم به ذهنم
اومد این بود که،

اگه پایان اصلی رو ببینم،
میتونم به دنیای اصلی برگردم.

در آخر تصمیم گرفتم
اینجا ساکن بشم و به
آژانس کاریابی رفتم.

بعد از دیدن آگهی
استخدام خدمتکار تو عمارت
دوک کلوانته متوجه شدم.

این واقعا همون
رمانه.

○○

گفتن که اگر نمیتونی
هویت رو ثابت کنی، این
تنها کاریه که میتونی
انجام بدی.

بخاطر دوک نابینا، همه
خدمتکارا فرار کردن و این
تنها شغلیه که باقی مونده.

مداخل مقوق
فهرجی داره.

اگه اوج مفاخره
ومشتتاک رو
نمیچس، مرگه نازا

عجله کن و است
رو بهم بگو، یا برگرد
و برو.



کی گفته نمیتونم!
وون یون... نه، اسمم
لورناست!

فقط به اسم
فانتزی عاشقانه‌ی
معمولی ساختم.

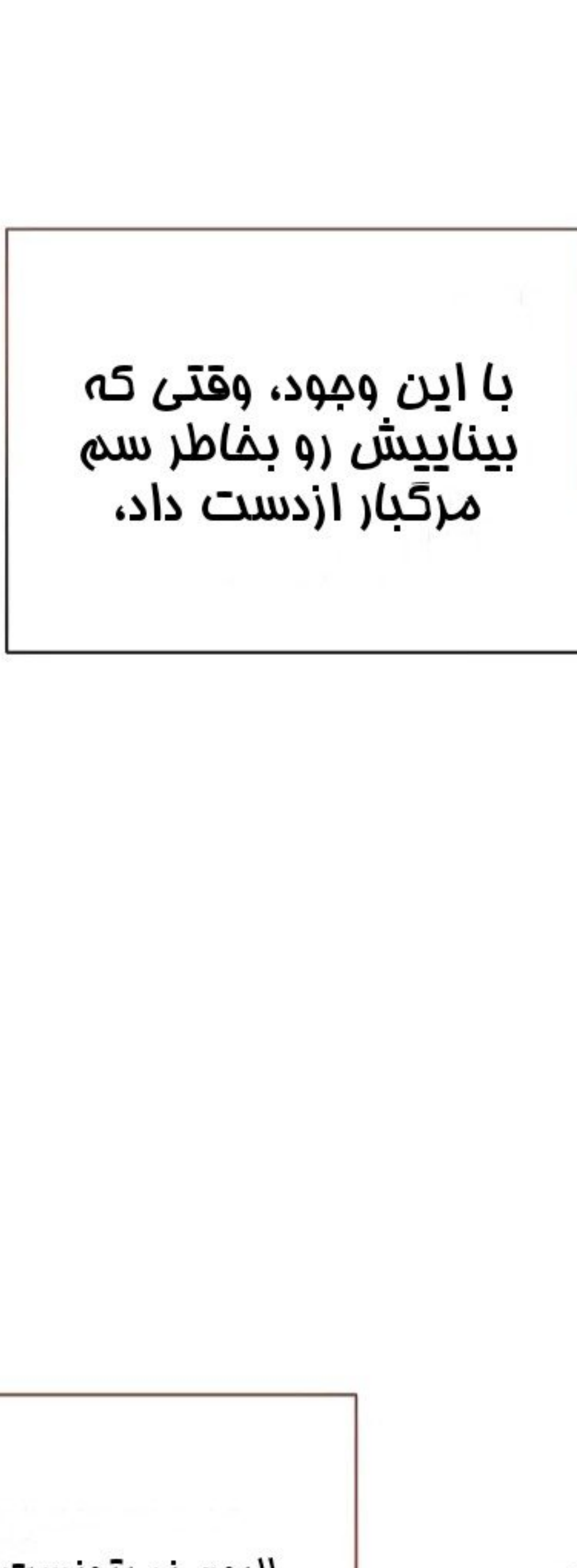


روز اولی که به عمارت
دوک رفتم، الیون کلوانته
بدون هیچ امیدی داشت
زندگی میکرد.



با توانایی به تنهایی
شکار کردنی که الیون
کلوانته داشت.

فکر میکردم از دست
رفتن بینایش مشکل
بزرگی نیست.



با این وجود، وقتی که
بینایش رو بغاطر سم
مرگبار از دست داد،

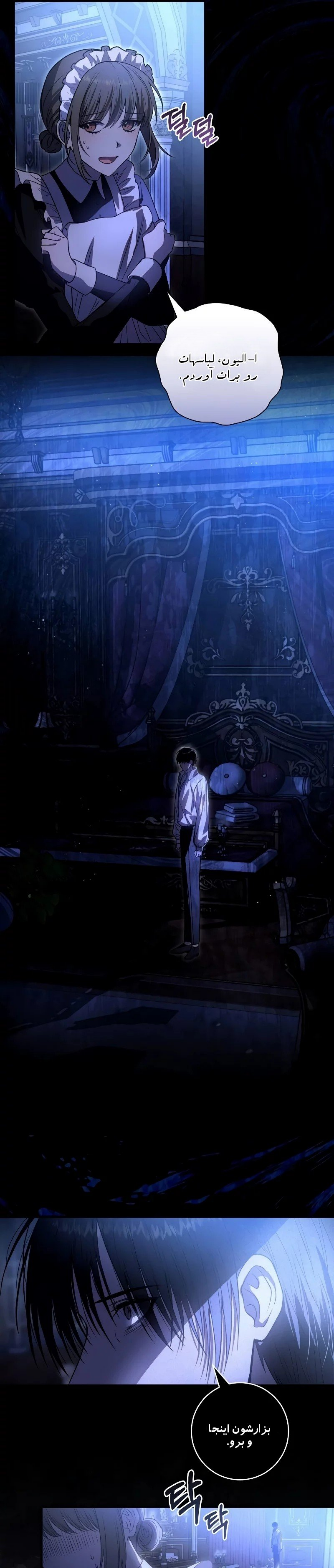
الیون نمیتونست قبول کنه
که افتخارش بعنوان "قویترین"
شوالیه امپراطوری

دور انداخته شده-

نترس: دورتر بگردم مادر 🥹🥹



تو وضعیتی بود که
داشت از زندگیش دست
میکشید.



ا- ایون، لباس‌ها
رو برات آوردم.



بزارشون اینجا
و برو.

همه به ممض دیدنش
جوی فرار میکردن انگار به
هیولای وحشتناک دیدن.

و هیچکدوم از خدمتکار های
جدید برای بار دوم وارد اتاقش
نمیشدن.



سلام، ایون کلوانته!

من لورنام، خدمتکار
جدیدی که قراره از امروز
بهتون خدمت کنه.

به جز من.

دوبار وارد اتاقش
شدم،

سه بار،

غذا تون رو
آوردم!

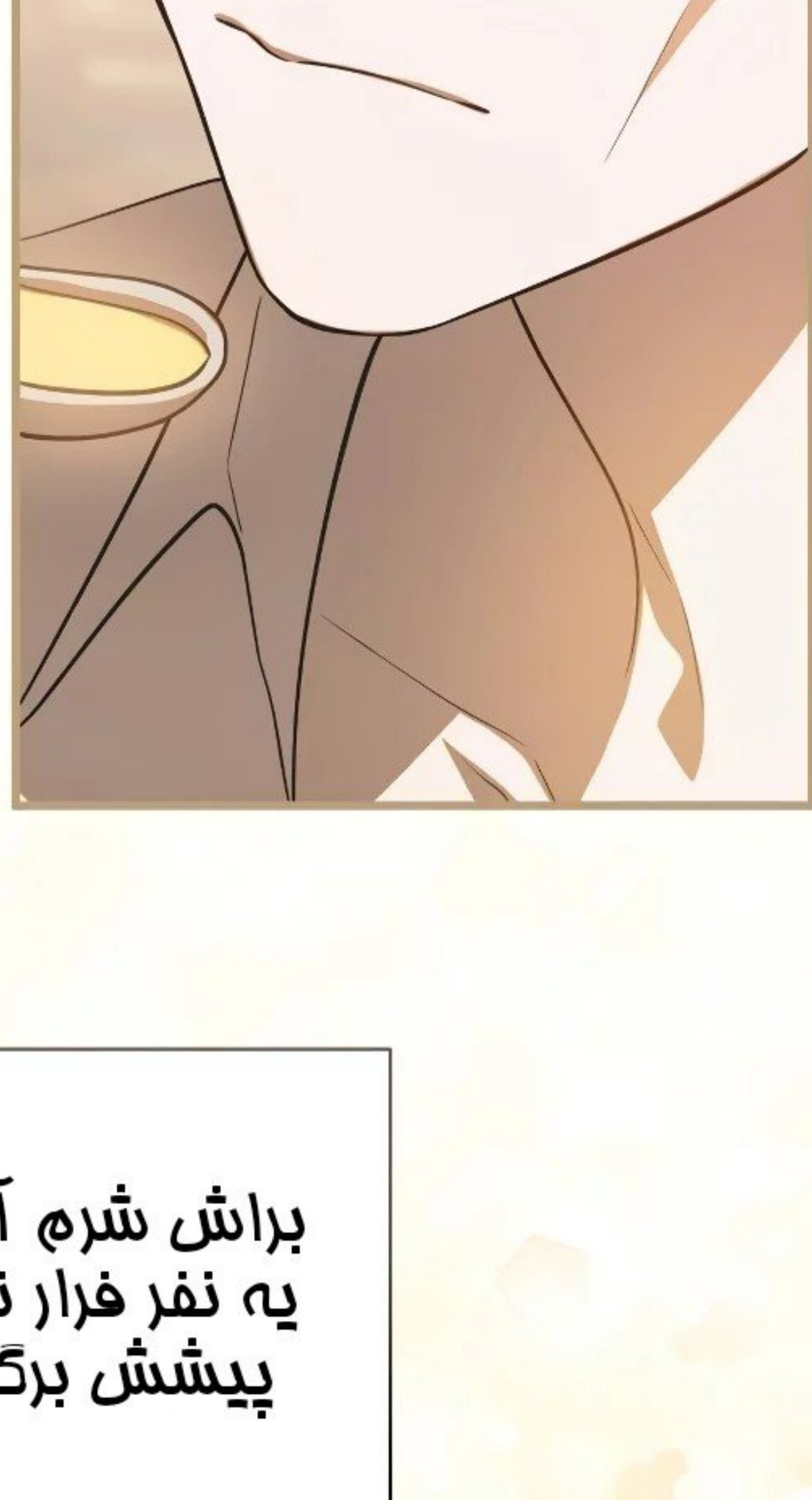
متی چهار بار، برای
تمیز کردن اتاقش.

سوپ داغه،
برات خنکش میکنم.
فقط به لحظه!

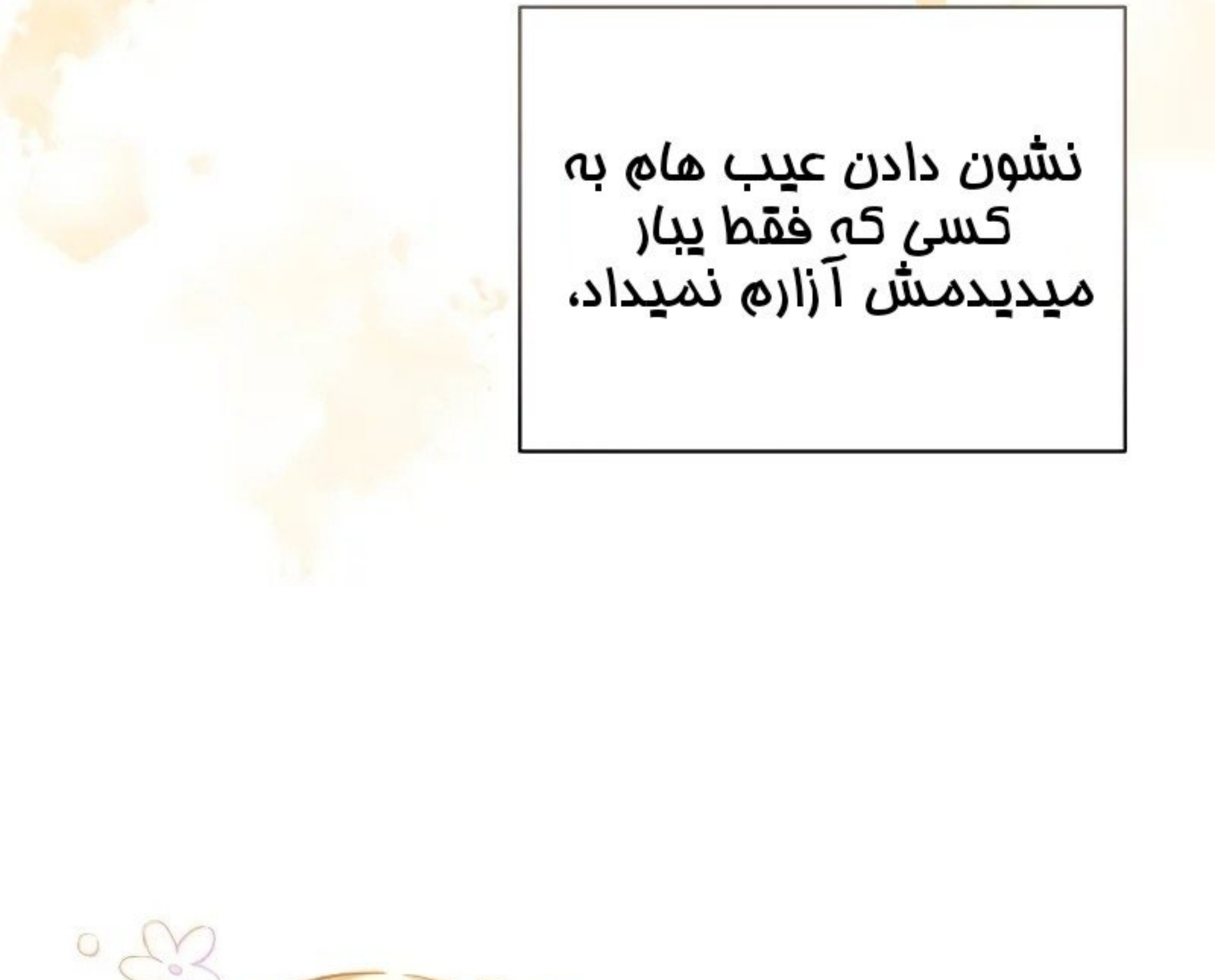
الان خوبه! حالا
دهنتو باز کن.



بوی سوپ امروز
واقعا خوبه.



براش شرم آورده که
یه نفر فرار نکرده و
پیشش برگشته؟

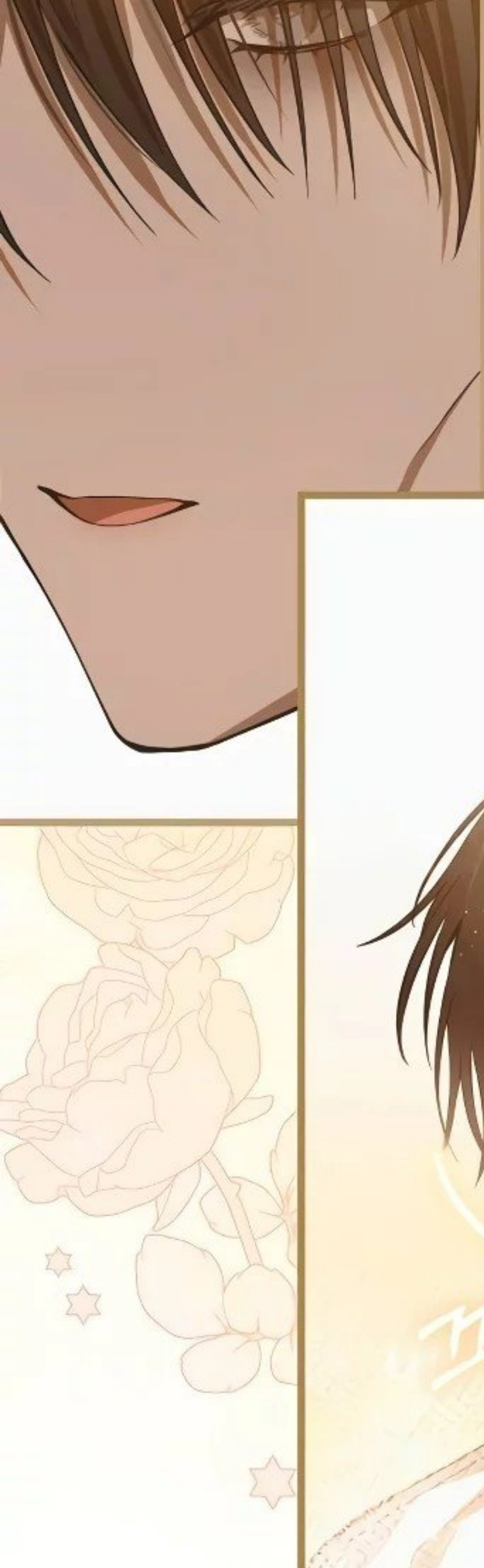


نشنون دادن عیب هام به
کسی که فقط یبار
میدیدمش آزارم نمیداد،



چطور؟
خوبه مکه نه!

ولی از وقتی که هر روز
با الیون بیچاره روبه‌رو
میشدم.



آره،
خوشمزست.

در نهایت، اون شروع
کرد به بیرون رفتن از زندگی
فلاکت بار روزانش.



الیون تمرین کرد که
خودش بتونه روی زمین
کاشی شده راه بره.

و اون که عادت داشت کل
روز رو دراز بکشه، شروع به
ایستادن و راه رفتن کرد.

دقیقا شش ماه بعد
از ورودم به عمارت
دوک،

الان الیون زندگی
انسانی داره.

پس از مدت ها جایی
نرفتن، بیرون رفتن امروز
باید خسته کرده باشه!

خیلی زود شام رو
میارم، لطفا صبر کن.

همونطور که انتظار
داشتم...

آرزوی اینکه لورنا
منو بعنوان یه مرد
ببینه زیاده.

این مانهوا توسط تیم ترجمه مانهوا اکسیر

ترجمه ادیت شده و هرگونه آپلود در سایت.

سروش رویکا و پیام رسان های

دیگه ممنوعه

و پیگرد قانونی داره اگه دیدید جای

دیگه دید جای دیگ این مانهوا رو گذاشته

از چنلش لف بدید و بهمون اطلاع بدید مانهواهای

ما رو میتونید

از شعبه های

تلگرام، سروش، رویک دنبال کنید

@ManhwaExsir